

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمْقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۱: یاد قلبی خدا

«وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ؛ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ»

«و دل‌هاشان دائماً در ذکر و توجه است و آن‌گاه که نام مردم در زمره غافلان و بی‌خبران نوشته می‌شود، نام آن‌ها در گروه ذاکران و بیداردلان ثبت می‌شود.»

مقدمه

بحث در صفات اهل آخرت بود. خداوند فرمود ای رسول ما، اهل آخرت صورت‌های رقیق و لطیف دارند که گفته شد منظور قلوب رقیق است. تا به آن‌جا که فرمود «تنام أعینهم و لاتنم قلوبهم» یعنی چشم‌های ایشان می‌خوابد در حالی که قلوب آن‌ها اصلاً نمی‌خوابد و این همان معنای ذکر است. بعد فرمود چشم‌های آنان گریان است و سپس این که قلب‌های این‌ها دائماً در حال ذکر الهی است؛ وقتی که در میان خلایق، سایر مردم نامشان در دیوان غافلین نوشته می‌شود، نام این‌ها دائماً در میان ذاکرین نوشته می‌شود. این فراز اشاره به بحث ذکر دارد.

بحثی را در جلسه‌ی قبل شروع کردیم. از طرفی بحث، مفصل بود و از طرفی بحث ذکر هم خیلی پیچیده است. در تمام کتب اخلاق نظری و اخلاق عملی و به تبع آن‌ها کتبی که درباره‌ی عرفان نظری و عرفان عملی هستند، بحث ذکر مبسوط‌ترین و گسترده‌ترین بحث است. استاد می‌فرمودند که تمام سیر و سلوک در واقع سیر در مراتب ذکر پروردگار است. لذا با این حساب، بحث ذکر می‌شود تمام اخلاق، و به حساب دیگری می‌شود گسترده‌ترین دستورات سلوکی. شعری هم که از جناب حافظ خوانده شد معروف و مقبول همه است: «صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکری به دوام». در این شعر هم ذکر را دائمی در نظر گرفته است.

سرفصل‌های بحث ذکر

با توجه به نکاتی که گفته شد بحث خیلی مفصل است. در این بحث سعی می‌کنیم ابتدا هندسه و رئوس بحث را مشخص کنیم و بعد کم‌کم این سرفصل‌ها را باز می‌کنیم. اگر نقطه‌ی مجهولی باقی ماند، مجدداً به آن می‌پردازیم. اولین بحث در مورد ذکر، به اصطلاح منطقیون، همان «مطلب ما» است. این همان بحثی بود که در جلسه‌ی گذشته مطرح شد. معنای ذکر در این بخش روشن می‌شود.

بحث دوم این است که اگر معنای لغوی ذکر معلوم شد، معنای ذکر در اصطلاح قرآن و روایات چیست. این می‌شود «ما»ی شرح معنا یا «ما»ی حقیقیه. اگر بخواهیم این بخش را ریزتر مطرح کنیم اصطلاح ذکر در کلمات اهل بیت و قرآن عبارت است از این که انسان فطرت الهی خود را به یاد بیاورد. چون انسان بر فطرت توحید آفریده شد و به میزانی که متوجه فطرت خودش بشود، ذاکر است. مراتب و چندوچون آن در خلال بحث عرض خواهد شد.

بحث سومی که داریم، جایگاه ذکر در زندگی انسان است. به عبارت دیگر اگر بگوییم ذکر جوهره‌ی انسانیت ما است چقدر باید در زندگی به آن پردازیم. میزان ذکر در نصوص دینی چقدر است. دائم الذکر بودن به چه معناست؟ مگر می‌شود مدام زبان انسان بچرخد؟

بخش چهارم بحث، که به جرأت می‌شود گفت عمده‌ترین بخش بحث ما خواهد بود، بحث درباره‌ی حقیقت ذکر است؛ به عبارتی اگر ذکر همه‌ی جوهره‌ی زندگی ما است و اگر ذکر بالاترین عبادت است و خلاصه، همه‌ی مراحل سیر و سلوک را در بر می‌گیرد، این ذکر چیست؟ سؤال از چیستی ذکر به معنای یک واقعیت خارجی است. معنای آن را می‌دانیم که ذکر در مقابل غفلت مطرح است به معنای یادآوری. در بخش چهارم به این بحث خواهیم پرداخت.

بخش پنجم بحث هم دستورات کاربردی است بیشتر. باید در آیات و روایات سیری بکنیم و دریابیم که چگونه ما باید ذاکر باشیم. به عبارت دیگر چند و چون ذاکر بودن پروردگارا در آن بخش بررسی خواهیم کرد.

بخش اول بحث مطرح شد. در بخش دوم هم چند قسمت داریم که در ضمن بحث اشاره خواهد شد. ابتدا بحث اول را مرور کنیم.

مرور مبحث اول: تحلیل لغوی ذکر

گفته شد وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، در یک نگاه جامع و کلان ذکر در مقابل غفلت است. اما وقتی که تحلیل می‌کنیم می‌گویند غفلت عبارت از این است که یک چیزی باشد و انسان از آن غافل باشد. به جهل ابتدایی غفلت گفته نمی‌شود بلکه جاهل گفته می‌شود. مشکل بحث ذکر در این است که اگر غفلت یعنی چیزی باشد و انسان متوجه آن چیز نباشد، پس معنای ذاکر این است که توجه به چیزی نداشته باشد که قبلاً توجه داشته و الآن دیگر توجه ندارد، یعنی از آن غفلت پیدا کرده باشد. مثال عکس پدربزرگ در جلسه‌ی گذشته برای همین مطرح شد. پس ذکر یعنی یادآوری یک چیز فراموش شده.

اما چیزی که فراموش شده یک وقت عن قُصور است یعنی انسان گناهی نداشته از این که فراموش کرده است؛ یعنی انسان به خاطر انسان بودن فراموش کرده است. یک وقت عن تقصیر است. وقتی عن تقصیر است، یعنی طرف مقصر است؛ یعنی او را بازخواست می‌کنند. در هر صورت وقتی چیز فراموش شده را به یاد می‌آورد به آن ذکر می‌گویند.

بحث دوم: معنای ذکر در متون دینی

در فرهنگ دینی ما فطرت انسان و باطن انسان با توحید عجین شده است. پس اگر این طور است ما اثبات می‌کنیم که انسان ذاتاً ذاکر است. در این بحث، علمای مختلف نظرات مختلفی دارند. مبنای ما نظر علامه‌ی طباطبایی است. نظر ملاصدرا در این زمینه چیز دیگری است. نظر علامه این است که آیات مختلف قرآن این معنا را بیان می‌کنند. از جمله‌ی این شواهد، آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف است که:

۱. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۱

هنگامی که خداوند همه‌ی فرزندان آدم را در یک نگاه کلان، مورد توجه قرار داد و بعد آن‌ها را به خودشان حاضر کرد. أشهدهم یعنی أحضرهم؛ یعنی حضوراً بدون حجاب خود را دیدند. وقتی بدون حجاب خود را دیدند، چیزی را در خود دیدند که روشن‌تر از خودشان بود. چون آیه نفرمود که حالا که خود را خوب دیدید حالا «ألسنت بربکم»، بلکه بلافاصله بعد از این که خودشان را نسبت به خودشان حاضر کرد و در نتیجه خودشان را بدون حجاب دیدند پرسید که «ألسنت بربکم»، و همه بلافاصله پاسخ دادند که «بلی». پس این آیه شاهد است بر این که انسان اگر به فطرت خودش مراجعه کند یعنی به خودش خوب توجه کند، خدا و توحید را در خودش خواهد دید. همه‌ی انسان‌ها شهادت دادند که بله.

در ادامه‌ی آیه گفته است که مبدا در روز قیامت بگویید که ما از این معنا غافل بودیم. غفلتی که بیان شده است غفلت عن تقصیر است. همین لغت غافلین در این جا شاهد خوبی است. یعنی خداوند می‌فرماید که من شما را ذاتاً ذاکر آفریدم. پس بعداً نگویید که ما غافل شدیم. اگر غافل شدید مقصید. عذر و بهانه‌های مختلف نمی‌توانید بیاورید که مثلاً در محیط بد بودیم و بد تربیت شدیم، هیچ کدام پذیرفته نیست.. ایشان روی این شاهد قرآنی خیلی تکیه می‌کند.

پس انسان فطرتاً ذاکر است و قلب انسانی دائماً در حال ذکر است.

شواهد بعدی را به صورت فهرست وار مطرح می‌کنیم.

۲. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۲

^۱ اعراف، ۱۷۲

^۲ احزاب، ۷۲

آیهی امانت شاهد دیگر است. این امانت همان توحید و ذکر و ولایت است. ال در انسان به حساب خود آیهی شریفه که قبلاً در آن از انسان اسمی نیامد ال جنس است.

۳. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳

اسم خدا یعنی ذکر خدا. پس خداوند ذکر خودش را تعلیم داد. تمام اذکار را به آدم یعنی جنس آدم تعلیم داد. فقط آدم ابوالبشر نیست.

تمام آیاتی که در مورد ذکر به انسان چیزی بیان فرموده است، شاهد این بحث می تواند باشد:

۴. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴

۵. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۵

فطرت انسان بر دین عجمین شده است و جوهر دین هم توحید است. به خصوص که می فرماید «لا تبدل لخلق الله». پس ذکر قلب نه تنها توجه به توحید است بلکه به دین و معارف توحیدی آن نیز ذاتاً توجه دارد.

پس این نتیجه را می گیریم. این نتیجه خیلی هم مهم است. این نتیجهی نظری نتایج عملی خیلی مهمی دارد. باطن و ذات انسان دائماً ذاکر است چون باطنش دائماً بر فطرت توحید آفریده شده است. این نتیجهی بحث اول است.

با این مبنا خیلی آیات، معنا پیدا می کنند. مثلاً آیهی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۶.

^۳ بقره، ۳۱

^۴ حجر، ۹

^۵ روم، ۳۰

^۶ رعد، ۲۸

اطمینان از طَمَن می‌آید که به معنای آرامش یافتن است. طمن الماء یعنی آب ایستاد. وقتی از ثلاثی به رباعی می‌رود این شدت آرامش را می‌رساند. تازه این رباعی به باب افعللال رفته است. یعنی کاملاً آرامش پیدا کرده است. این سیر از طمن تا اطمأن تأکید بسیار زیادی بر آرامش دارد. سیاق هم سیاق حصر است. کأنی فقط و فقط بذكر پروردگار است که قلب آرامش پیدا می‌کند. جارومجرور بر متعلقش مقدم شده است. این تقدم حصر را می‌رساند. فقط و فقط به ذکر پروردگار است که قلب آرامش پیدا می‌کند.

سؤال این است که یک موجود چگونه آرامش پیدا می‌کند؟ یک موجود کی آرامش کامل پیدا می‌کند؟

کودک وقتی به مادر مراجعه کرد و در دامن مادر قرار گرفت دیگر گریه نمی‌کند چرا؟ چون أم اصل معنایش یعنی محور و حقیقت یک شیء. لذا «فأَمّه هاویه»^۷ یعنی این ها این قدر آلوده بودند که اصلشان هاویه شده بود، یعنی جوهرشان جهنم شده بود. لذا ایشان وقتی به جهنم می‌روند آرامش می‌یابند، لذا آن جا مأوای ایشان است. چرا چون به اصلشان برگشته‌اند. مثلاً به قلب لشکر می‌گویند «أم الجیش» یعنی همه‌ی سپاه باید به آن برگردند تا سپاه آرامش داشته باشد. انسان هم زمانی آرامش می‌گیرد که به اصل خودش برگردد. اگر انسان به اصل خودش برنگردد آرامش پیدا نمی‌کند. قلب انسان یعنی حقیقت انسان. اگر حقیقت انسان با خدا آرامش می‌گیرد یعنی به اصل خودش برگشته است. اگر به اصل خودش برنگردد در هر صورت جوش و خروش دارد و ناراحت است. بچه وقتی بغل نامادری باشد یا خواهر یا برادر یا هر کسی غیر از مادر آرامش ندارد. اصل و جوهره و ذات انسان بر فطرت توحید و ذاکر است و با گرفتار شدن در عالم دنیا و حب به ملک و مُلک، گرفتار حجاب شده است.

این که می‌فرماید «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» چند مطلب دارد. یکی این که اگر قلب شما، حقیقتش مشحون با ذکر خدا نباشد آرامش ندارد. سیاق هم حصر است. این یک برهان است بر این که باطن قلب انسان، همان ذکر است. با این تحلیل اگر به آیات قرآن نگاه کنید درهای فراوان بر روی انسان باز می‌شود.

پس به این ترتیب، نتیجه می‌گیریم:

^۷ قارعه، ۹

۱. حقیقت و باطن انسان دائماً ذاکر است.

۲. انسان از مرتبه‌ی ظاهرش به مراتب باطنش به هر نسبت که می‌رود ذاکر است؛ اصلاً غفلت در او نیست. یعنی تمام مراتب مافوق ماده ذاکرند.

علامه زیاد می‌فرمودند که در بحث سیر و سلوک بیشترین زحمتی که باید سالک بکشد این است که تعلقات را از عالم دنیا ببرد. تعلقات که بریده شد دیگر در دامن پروردگار است. البته انسان کلاً در دامن پروردگار است ولی در صورت تعلق چون حملات خواطر و تعلقات مزاحم انسان است، گویی باید با قدم خودش حرکت کند. اگر انسان از دنیا برید نه به معنای مردن بلکه به معنای قطع تعلق، یعنی انسان به مقام نسبی توکل و رضا رسید، دیگر پروردگار خودش اداره‌اش خواهد کرد.

با مرحوم استاد این بحث مطرح بود که چرا چشم برزخی انسان بسته است، در حالی که در روایات داریم که چشم برزخی حیوانات باز است. لذا پیغمبر اکرم می‌فرمایند که در قبیله‌ی مادر رضاعی‌شان، حلیمه، بودند می‌دیدند که گاهی حیوانات در یک حالت خاصی وحشت می‌کنند و لذا ایشان نقل می‌کنند که بعدها از جناب جبرائیل سؤال کردم و ایشان گفت وقتی کافر را در قبر عذاب می‌کنند، این حیوانات، این را درک می‌کنند و لذا می‌ترسند. حالا سؤال این است که چرا انسانی که از حیوانات بالاتر است این طور نیست. علتش این است که انسان عاقل است. این عقل چیز خوبی است ولی در عالم دنیا انسان را دچار حساب و کتاب می‌کند و توکل را از او می‌گیرد. انسان را به عقل خودش متکی می‌کند نه به پروردگار. لذا تمام هم‌عقلانیه‌ی خودش را متوجه دنیا و آباد کردن آن می‌کند. لذا اگر به گنجشک‌ها نگاه کنی هیچ نگران رزق و روزی و فردایشان نیستند. راحت می‌خوابند و بیدار می‌شوند و نگرانی هم ندارند. به عبارت دیگر توکلشان به خدایشان است. اگر انسان روحش را از دنیا و گرفتاری‌های دنیا آزاد کرد روح آزاد می‌شود و وارد عالم برزخ می‌شود.

در نهج البلاغه هست که «الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ- لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا

آتاكم»^۸

^۸ نهج البلاغه، حکمت ۴۴۸

زهد نداری و فقر نیست. زهد دل کندن از دنیاست. علامتش این است که اگر دنیا به شما رو آورد خوشحال نشوید و اگر پشت کرد هم ناراحت نشوید.

اگر هم دنیا هیچ وقت پشت نکرد، موقع مردن از شما می‌گیرندش. اگر ناراحت بشوی از خدا ناراحت شده‌ای. امام می‌فرمودند که بدترین حالت این است که انسان با بغض نسبت به مولی از دنیا برود. اگر این دنیا برای انسان محبوب باشد آن گاه در هنگام مرگ خداوند که آن را از انسان می‌گیرد طبیعی است انسان نسبت به او بغض پیدا کند.

نتیجه این که همین که انسان از عالم دنیا خارج شد و به عالم برزخ وارد شد اولین مرتبه‌ی از ذکر کامل را فتح کرده است. چرا؟ چون یک قدم به فطرتش نزدیک‌تر شده است. این نکته خودش را این جا نشان می‌دهد که به لحاظ کاربردی، انسان باید موانع توجه به فطرت را از جلوی روی خود بردارد. این بحث بعداً مطرح خواهد شد.

۳. تمام موجوداتی که در عالم امر هستند همگی ذاکرند. منتها هر کدام در رتبه‌ی خودشان. ملائکه‌ی الهی، روح، ارواح صالحین و ... هر کسی که به عالم ملکوت وارد می‌شود حتی در عالم برزخ دیگر ذاکر است. مگر اینکه او را ببرند به جایی که همه در زنجیرند که «کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِّينٍ»^۹ که به آن جا برهوت گفته می‌شود. لذا باید تلاش کنیم تا در دنیا هستیم ذاکر شویم.

۴. آن کسانی که در صراط مستقیم هستند هم ذاکرند. چون صراط مستقیم، صراط فطرت است، یعنی در واقع ما از خداوند درخواست می‌کنیم که ما را به حقیقت خود ما، راهنما باش و حقیقت ما، فطرت ما است و همان صراط مستقیم است. لذا کسانی که در این صراط مستقیم هستند دائماً ذاکر هستند.

گفتیم کسانی که در صراط مستقیم‌اند ذاکراند. حالا آن‌هایی که احاطه‌ی بر صراط مستقیم دارند چطور؟ این نکته‌ی دقیقی است. برای راه باید «فی» استفاده شود ولی در سوره‌ی یس در مورد پیغمبر فرموده است که «إِنَّكَ

^۹ مطففین، ۷

لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، علی صراطِ مُسْتَقِيمٍ»^{۱۰}. یعنی تو نه تنها در ذکری بلکه بر ذکر احاطه داری. یعنی کسی بخواهد ذکر داشته باشد و در ظل ذکر قرار بگیرد، باید بیاید در پناه تو. این نکته در حاشیه مطرح شد که ظرافت آیه معلوم شود.

۵. پس نتیجه می‌گیریم، انسان مخلص در مسیر صراط مستقیم است. پس تا زمانی که در این مسیر است ذاکر است. به عبارت دیگر انسان مخلص در مسیر تبدیل شدن به توجه دائمی است. یعنی در حال تبدیل شدن به عین ذکر است. زمانی که حجاب و هوای نفس از او برداشته شد عین ذکر خواهد شد.

۶. انسان مخلص عین ذکر می‌شود. انسان مخلص همان «علی صراط مستقیم» است. در مورد پیغمبر اکرم در عبارات بالا بحث مطرح شد. این را در مورد اهل بیت علیهم السلام داریم که «علی صراط مستقیم» هستند.

^{۱۰} یس، ۳ و ۴